

## زندگی اصولی در رفتار و کلمات امام حسین (ع)

بسمه تعالی

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و اناخت برحلتک

اللهم ثبتنا علی دینک و استعملنا بطاعتک و لین قلوبنا لولی امرک

با اصول آشنا شدن ، با اصول زندگی کردن ، و در این زندگی گرفتار تبعیض و شرک و التقاط نگشتن ، هر سه مشکل است . مشکل است ، چون من این فرصت بیست \_ سی ساله را و لااقل تا پیش از بلوغ را با عادت ، با غریزه یا رقابت و حسادت و خودنمایی و تظاهر گذرانده ام . زندگی و بودن و نبودن من برایم زیر سوال نرفته . دوستی ها و دشمنی ها و انتخاب ها و طردهای من ، برایم با خوشی و ناخوشی و استحسان و استبداد ، تفسیر می شده و این تفسیر ، مقبول بوده و در آن خدشه ای نیامده . من برای ارتباط و انزوای خودم دلیلی جز حالت ها و خواهش ها و یا عادت ها و انفاق های ساده نداشته ام و دلیلی بیشتر از این هم نمی خواسته ام . و بیشتر از این هم از من نمی خواسته اند .

و طبیعی این گونه زندگی غیر اصولی ، تناقض ، تزلزل ، وابستگی به شرایط خارج ، وابستگی به حالت های نفسانی و درگیری با رقابت ها و تعارض ها و درگیری با تظاهر و چشم و هم چشمی هاست . این آفتهای ششگانه ، طبیعی است .

تناقض طبیعی است ، چون عوامل خام عادت و غریزه و رقابت و تظاهر ، هر کدام سرچشمه های متعدد و هر کدام تقاضاهای متفاوت دارند . عادت ها و تربیت های القاء شده از ناحیه پدر و مادر و برادر و استاد ، می توانند هماهنگ نباشد . عشق و نفرت و حسادت و ریاء و تظاهر و قهرمان بازی می توانند در برابر یکدیگر صف بکشند . از یک طرف می خواهم در برابر جمع منتظر ، پای شکسته رقیب را به درمانگاه برسانم تا تشویق و تعریف آن ها را تصاحب کنم و از طرفی می خواهم این رقیب از صحنه مسابقه و رقابت طرد شود و من به نتیجه برسم . از طرف دیگر ، دلم می سوزد و عاطفه ام آرام نمی گذارد و از طرف دیگر ، برخورد صبح و تندی در حضور جمع و زبان تیز و تند رقیب وادارم می کند که از صحنه چشم بپوشم و به روی خود نیاورم . این همه عامل و هر کدام هم با این همه تقاضا و اقتضا ، طبیعی است که سلوک یکدست و هماهنگی را فراهم نسازد و در یک مورد ، گرفتار فراز و نشیب و یا در موارد مشابه گرفتار خط مشی های ناهماهنگ بگردم .

تزلزل هم طبیعی است ، چون در برابر این همه دعوت ، تصمیم گیری سنگین است . در برابر این همه فشار ، انتخاب سخت است .

وابستگی ها و درگیری ها هم طبیعی است ، چون در غیبت شخص و با نبود نظارت و جمع بندی ، مجموعه پندار و رفتار و گفتار ما از جبر عوامل نفسانی و اجتماعی و زمینه های موافق و مخالف ، آزاد نمی شود و از چنبره این نیروهای ریشه دار سر بر نمی

آورد. آزادی از این همه اسارت با تعقل و نظارت آغاز می شود و این تعقل و نظارت به اصول محکم و استقامت در اجراء و وحدت اجراء نیاز دارد.

این اصول باید تمامی زندگی و مرگ و روابط و نتایج را زیر پوشش بگیرد. ما هنوز از زندگی والدین خود فاصله نگرفته ایم. ما هنوز به بودن خود توجه نکرده ایم و این بودن را انتخاب نکرده ایم؛ در نتیجه اگر با خوشی و ملایمات همراه باشیم بحرانی نداریم. اما آنجا که مشکلات و شکست ها سر بر می دارد، بحرانی می شویم و به مرگ فکر می کنیم و به دامان آن می آویزیم. این بودن، بودن ما نیست، بودن پس مانده، و یا بودن مغفول و مفلوکی است که اولین بحران متزلزلش می کند. ما زندگی و مرگ را با هدفی نسنجیده ایم و اصلاً چنین هدفی گسترده که بر زندگی و مرگ سایه بیندازد، انتخاب نکرده ایم؛ که اهداف، اهداف موسمی، و خوشایندها و خواهش های کوچک است. زندگی، زندگی حقارت است؛ حقارت شادی های احمقانه و رنج ها و غصه های ابلهانه.

تا به حال از عاشورا به حکایات و روایات و آثار چشم داشته بودیم. ولی بجاست که به درون آتشفشان عاشورا نزدیک شویم و بر اصولی که بر این آتش عشق و جنون و شیدایی حاکم است، توجه نماییم؛ اصولی که زندگی و مرگ و هجرت و جنگ و رجعت در آخرین لحظه های تنهایی را توضیح بدهد و شهادت حسین و اسارت خانواده و آن فوران شیدایی و ابتهاج را تفسیر نماید.

توجه به درون حسین، توجه به این دل بزرگ و برخوردارهای حساب شده، برای ما که عمری بی حساب زندگی کرده ایم و بی حساب می میریم، بی حساب دوست می شویم و دشمن می گیریم، حجت بالغه خواهد بود.

اینگونه با اصول آشنا شدن و اینگونه از استقامت حسین در زندگی اصولی او بهره گرفتن، ما را برای زندگی و مرگ محمدی آماده می سازد. و ما را به زندگی و مرگ هماهنگ و دور از شرک و تبعیض و تبعض می رساند. این خطاب خدا را در نظر بگیر، این خطابی که پس از پیمان و اخذ میثاق از یهود، آن ها را به محاکمه می کشاند:

خداوند از یهود پیمان احسان گرفته و از اثم وعدوان بر حذر داشته. پیمان گرفته، که «لاتسفکون دمائکم و لا تخرجون فریقاً منکم من دیارهم».

پیمان گرفته که مستقیم و غیر مستقیم به قتل و اخراج خودشان روی نیاورند. ولی آن ها مستقیم و یا غیر مستقیم به این پیمان شکنی روی آوردند. و کسانی از خودشان را از زمین ها و امکانات خودشان بیرون کردند. و یا این که با دیگران قرار بر درگیری و گرفتاری آن ها بستند و پس از اسارت، در برابر فدیة آزادی، آن ها را به اخراج از سرزمین هاشان واداشتند در حالی که در ظاهر، فدیة دادن بود ولی در واقع همین فدا دادن، اخراج کردن و بیرون راندن بود. «و هو محرم علیکم اخراجهم».

خداوند این یهود حيله گر و پیچیده را که برای رسیدن به منافع و صید خویش، حتی اگر در شنبه صیدی نگیرند، آن را به دام می اندازند؛ خداوند این ها را توبیخ می کند، که «افتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض».

نمی توان کفر و ایمان را با هم جمع کرد. نمی توان از اصول چشم پوشید و گرفتار شرک و عوامل متعدد گردید. این تبعیض در ایمان و کفر و این ایمان متبعض، پاداش سنگینی دارد. «جزاء من يفعل ذلك الاخرى فى الحيوة الدنيا و يوم القيامة يردون الى اشد العذاب». این تبعیض، خزی و خواری و شدت عذاب را دارد؛ خزی و خواری در دنیا و شدت عذاب در روزگار دیگر.

خزی و خواری به خاطر این است که تو خودت را وا گذاشته ای و خودت را از دست داده ای. آدمی به همان اندازه که از اصول شناخته شده چشم می پوشد در واقع به همان اندازه خود را وا گذاشته و خود را رها کرده است. چون در غیبت اصول، آدمی به تاراج هوس ها و حرف ها و جلوه ها و وسوسه ها می رود و این ها او را به بازی می گیرند، به خفت و خواری می نشانند. این خزی در این زندگی، پاداش مناسبی است، که پاداش چیزی جز عمل انسان و یا به خاطر این عمل نیست، که «تجزون ما کنتم تعملون» و یا «بما کنتم تعملون».

و گذشته از این خواری، آدمی نتیجه عمل خود را در روز دیگر می بیند و این عذاب و رنج پنهان را شهود می کند و این عذاب به اندازه کفر و چشم پوشی انسان شدت می یابد، که «يوم القيامة يردون الى اشد العذاب». و نکته لطیفی در کلمه «یردون» نهفته، که چشم پوشی از اصول و بازگشت به اسارت عوامل گوناگون، بازگشت به عذاب و رنج و تناقض ها و تعارض ها و گرفتاری ها و درگیری هایی است که به توضیح آن پرداختیم و به آن اشارتی آوردیم.

آدمی که از این گرداب رهیده بود و از رنج ها آزاد بود، پس از این بازگشت، در واقع به عذاب بازگشته و این خزی و عذاب، پاداش اوست و این پاداش مطابق جرم اوست و «مالله بغافل عما تعملون». حکمت و توجه حق در پاداش دادن و در پاداش مطابق دادن مشخص است. پس او غافل نیست، که پاداش و سزای عمل را بگذارد و رها کند و یا نابرابر و ناهماهنگ قرار دهد و بی حساب عمل نماید.

چشم پوشی از اصول، و از بکارگیری و از یکدستی و توحید، این خزی و این عذاب شدید را می خواهد. نمی توانیم با این همه چشم پوشی، انتظار و تمنای کرامت داشته باشیم، که به تعبیر اباعبدالله، سزاوار نعمت و نقمات او هستیم. *ادب الحسين و حماسه* ص ۶۴

بجاست که به این کلام اباعبدالله در این اولین شب محرم روی بیاوریم و از زبان حسین بشنویم.

می فرماید: «اعتبروا ايها الناس بما و عظ الله به اوليائه». مهمترین وعظ و اندرز، آن است که از محبت و از احاطه و آگاهی سرچشمه بگیرد. پس آن جا که خدای مهربان و آگاه، دوستان و اولیائش را به موعظه می گیرد، سزاوار عبرت گرفتن و اعتبار کردن است.

خداوند احبار و یهود را سرزنش می کند و نفرین می نماید که چرا عصیان کردند و یکدیگر را از فساد بازداشتند و به خاطر رغبت و رهبت و طمع و ترس، از امر به معروف و نهی منکر چشم پوشیدند. می فرماید: «فلا تخشوا الناس و اخشوني». چرا به این دو

اصل روی نیاوردند در حالی که این دو اصل پایه فرایض دیگر است، که در امر به معروف، هم شناخت راه ودعوت به اسلام و هم بازگشت مظالم و هم درگیری با ظالم و هم توزیع مناسب غنائم و صدقات، گره خورده است .

سپس می فرماید: شما جمعیتی هستید که آگاه هستید و مفید و خیرخواه هستید و دلسوز و ناصح هستید. شما به خاطر خدا در دل های مردم هیبت دارید و بزرگواری از شما مهابت دارد و ناتوان، شما را گرامی می دارد و کسانی که هم سان و هم سطح شما هستند شما را برخورد مقدم می دارند. و با شفاعت شما خواسته خواستاران از سرکشی آرام می شود و به دستپاچه شدن می رسد. شما این همه را به این خاطر به دست آوردید که در حضور شما به قیام نسبت به حق خدا، امید می رود. گر چه شما نسبت به بیشتر حقوق او کوتاهی می کنید. «فاستخفتم بحق الائمة ... فاما حق الضعفاء فضیعتهم و اما حقکم بزمکم فطلبتهم»؛ شما حق پیشوایان را سبک شمردید و حق ناتوانان را ضایع کردید ولی آن جا که به نظر خودتان حقی داشتید به مطالبه برخاستید ... شما در راه خدا، نه جان را و نه مال را و نه عشیره و فامیل را، هیچ کدام را به کار نگرفتید. و با این همه تمنای جنسیت دارید و همراهی و همسایگی انبیاء را می خواهید و ایمنی از عذاب و رنج را می طلبید. «لقد خشیت علیکم ایها المتمنون علی الله ان تحلّ بکم نعمة من نعماته»؛ من بر شما می ترسم که نعمتی از نعمات او بر شما بنشیند، چون شما با کرامت خدا به جایی رسیده اید و برتری یافته اید و با این همه امتیاز، به کرامت عالمان خدا دل نمی دهید، با این که در میان بندگان او به خاطر او کرامت می یابید. شما پیمان های شکسته خدا را می بینید و داد نمی زنید، در حالی که برای بعضی از پیمان ها و قرارهای پدرانتان، فریاد می زنید .

قرار و پیمان رسول خدا سبک گردیده و گرفتاران و مساکین رها شده و ترحم نمی شوند و شما در جایگاه و منزلت خودتان اقدامی نمی کنید و به کسانی که اقدام می کنند کمک نمی نمایید. و با روغن مالی و زد و بند در حضور ستمگران به امن می رسید. در حالی که در این زمینه خداوند شما را به امر و نهی دستور داده و شما غافل هستید.

امر به معروف و نهی از منکر نه فقط برای احکام و حدود، که در زمینه این حقوق الهی و حقوق پیشوایان و حقوق زمینگیران هم مطرح گردیده و شما غافل هستید .

«کل ذلک مما امرکم به من النهی و التناهی و انتم عنه غافلون ...».

شما بزرگترین مصیبت را دارید، چون مغلوب شدید و جایگاه علماء را از دست دادید. اگر سعی می کردید مغلوب نمی شدید ... مجاری امور و احکام بر دست علماء بالله، اماناء بر حلال و حرام است، و شما از این منزلت محروم شدید و دور افتادید. و این محرومیت به خاطر تفرّق در حق و جدایی از سنت بود. اگر شما بر رنج ها صبر می کردید و هزینه ها را در راه خدا تحمل می کردید، هر آینه کارهای خدا در نزد شما می ماند و شما مصدر و مرجع کارها و احکام می بودید. ولی شما ستمگران را جا دادید و به جای خود نشانیدید و کارهای خدا را در دستهای آن ها گذاشتید و آن ها با شبهه و شهوت کارها را سامان دادند.

آن چه که آن ها را بر این همه مسلط کرد، ترس از مرگ و عشق به زندگی کوتاهی بود که به زودی از شما جدا می شد. شما با این عشق و ترس حقیر، ضعیف را رها کردید و ناتوان ها را در دست های ستمگر آن ها گذاشتید و به بردگی و استضعاف و گرفتاری زندگی سپردید. و آن ها هم در حکومت به رای خود تکیه کردند و شعار خزی و خواری را با هوس هاشان بر دوش

گرفتند. و به شروران اقتدا کردند و بر خدای جبار جرات و جسارت آوردند. در هر شهری از آن ها بر منبر رسول خدا گوینده ای می گوید پس تمامی زمین برای آن ها گسترده شده و مردم در دست آن ها خوار گردیده هیچ گونه دفاعی نمی کنند. در میان جباری گردنکش و مقتدری که بر ضعیف سخت گیر است و فرمانروایی که خدای را نمی شناسد. شکفتا! و چرا در شکفتی نباشم و این زمین است که از خیانت و ستم و سخت گیری و قساوت سرشار است. خدا باید در این نزاع و درگیری ما حکم کند و قضاوت نماید.

«اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان منا تنافساً في سلطان ولا التماساً لشي من فضول الحطام. ولكن لئري المعالم من دينك و تظهر الاصلاح في بلادك.»

خدایا! تو می دانی که آن چه از ما بود به خاطر سلطنت و دست یابی به زیادتی های زندگی نبوده است. ما می خواستیم تا نشانه های دین تو را آشکار کنیم و اصلاح در شهرها را ظاهر سازیم تا ستمدیدگان از بندگان تو به امانی برسند و به فرائض و سنت ها و احکام تو، عمل شود.

اگر شما ما را نصرت نکنید و انصاف ندهید ستمگران بر شما نیرومند خواهند شد و به خاموش کردن نور رسول روی خواهند آورد.

«حسبنا الله و عليه توكلنا و اليه انبنا و اليه المصير.» تحف العقول صفحه ۲۳۷

xxx

السلام عليك يا ابا عبدالله

اللهم اجعل محيى محيى محمد و آل محمد ...

تحلیل اصول عاشورا به دو صورت در ذهن من شکل گرفته. می توانیم این اصول را مستقل از تاریخ با توجه به کتاب خدا و سنت اهل بیت تحلیل کنیم و استناد و مفهوم و آثار این اصول را در زندگی هر مسلمان موحد بررسی نماییم. و می توانیم با توجه به این ظرف زمانی و مکانی و با توجه به جایگاه تاریخی و روابط اجتماعی، به تحلیل مشغول شویم. چون پیداست که حسین در برابر خلیفه مقبول آن روز قیام کرده و از بیعت با اوسر زده است. پس حسین معیاری را برای خلافت می شناسد و با توجه به این معیار به عمل اصحاب و کسانی که بیعت کرده بودند و با کسانی که سکوت کرده بودند، اعتراض می نماید. پس حسین جنگ و قتال با این دسته از مسلمانان را که از خلیفه حمایت می کنند، لااقل جایز می داند، و سکوت در برابر خلیفه ستمگر و فاسد را باعث نابودی دین و خاموشی نور رسالت می شناسد. پس حسین مرگ در این قتال را لااقل راجح می شناسد و آن را شهادت در راه خدا می داند، و همراهی با خویش را دست یابی به بهشت و درک درجات آن می داند و این درجات را به شهود اصحاب خویش می رساند. پس حسین در تاریخ، خط قیام را باز می کند، و تا امروز به ما جواز قیام و برخورد و قتل و شهادت و اسارت می دهد. از این قیام عملی و از کلمات و خطبه های کوتاه و بلند حسین ما به اصولی راه می یابیم و از این اصول هم گفتگو می نماییم.

در نگاه اول اصولی هست که انتخاب زندگی و مرگ و نوع روابط صلح و جنگ و دوستی و دشمنی و کمک و نصرت و مقدار آن و شکل آن را مشخص می نماید.

۱- اصل اول اصل هدایت است. «انّ علينا للهدی». «هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان».

این هدایت، هدایت به معارف، هدایت به احکام و هدایت به مواقف و جایگاه ها و روابط را در بر می گیرد و هنگام اختلاط شبهه نمی تواند فرقان و میزان باشد.

۲- اصل تسلیم و تفویض، که در حالات و در امورات، در هر دو جریان دارد. این اصل با توجه به دو آیه سوره انعام و سوره مومن مشخص می شود: «ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین و بذلک امرت و انا من المسلمین». این وحدت رویه که از عبادات تا تمامی زندگی و مرگ انسان را زیر پوشش تسلیم و اسلام می برد، کار گشایی بسیار دارد.

«افوض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد». این تفویض اراده و این واگذاری به اشاره خدا و دستور او تمامی امور را در بر می گیرد.

۳- «أنا لننصر رسلنا». «ان الله يدافع عن الذين آمنوا». و «ان استنصروکم فاعلیکم النصر». این اصل نصرت خدا و تعهد او را در بر دارد. پس هر کس که با خدا پیمان می بندد و عهد می گذارد، تمامی تعهدات خدا را به دوش می گیرد. و این نصرت و هدایت را با خود می آورد. تو نمی توانی استنصار مسلمی را بشنوی و دعوت ها و نامه های آن ها را شاهد باشی و بی تفاوت بمانی. همان طور که هل من ناصر تو را نمی شود نشنید و ترتیب اثر نداد.

۴- «ما کنت متخذ المصلین عضداً». «لا تطیعوا امر المفسرین» یا «مفسدین». این اصل حدود نصرت و ارتباط تنگاتنگ نصرت را با ولایت و هجرت مشخص می نماید.

۵- اصل عزت و علو. «انّ العزّة لله و لرسوله و للمومنین». عزت خدا در احاطه و دست یابی به خواسته ها و عزت رسول در معیت و همراهی خدا و عزت مومنین در دو حوزه صبر و شکر و با این دو پای مسلط، تحقق می یابد، هر چند که در اسارت و گرفتاری و مشکلات، نشسته باشند. «لن يجعل الله للكافرين على المومنين سبيلاً». «انتم الاعلون ان كنتم مومنين».

۶- اصل عدل و احسان، در برابر اثم و عدوان. یا برّ و تقوی در برابر اثم و بغی بغیر الحق. «ان الله يامر بالعدل والاحسان».

اصل عدل، حرج و ضرر را نفی می کند و حصر و غلظت را می طلبد. «واقعدو اللهم کل مرصد». «واغلظ عليهم».

و اصل احسان، لینت، مما شاء و مداراة را به دنبال می آورد.

۷- تایید احسان. «ما علی المحسنین من سبیل»؛ هیچ راهی و هیچ تسلطی بر محسن نخواهد بود. و با احراز احسان جایی برای چون و چرا نیست.

این یک راه تحلیل اصول بود، و در نگاهی دیگر از رفتار و کلمات امام به درسهایی می‌رسیم، از قیام در برابر قدسیت خلفا و صحابه و معیار انتخاب خلیفه، که عصمت و عبودیت است و شکل تعیین خلیفه، که مثل رسالت است.

با این تحلیل اگر یزید حتی فقیه و عادل هم بود، مادام که در امت رسول خدا کسی بود که تمامی راه را می‌شناخت و از تمامی جاذبه‌ها آزاد بود، مادام که شخصی واجد عصمت و همراه آزادی و آگاهی بود، یزید غاصب خواهد بود حتی اگر تمامی مردم هم او را پذیرفته باشند، که اجماع همه و یا اجماع اهل حلّ و عقد و یا اجماع مردم مدینه، هیچ کدام راهی برای تعیین خلیفه خدا نخواهد بود، چون مردم به دل‌ها آگاهی ندارند و از فردا بی‌خبر هستند و خلیفه مانند رسول باید صاحب این عصمت و ارتباط باشد.

در کلمات حسین می‌بینیم:

۱- «فلعمری ما الامام الالعامل بالکتاب والآخذ بالقسط والدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله». به نقل از ص ۵۷ کلمات طبری ۷-۲۳۵ و کامل ۳/۲۶۷ و ارشاد ص ۲۰۴ و مقتل خوارزمی ۱-۱۹۵ و ۱۹۶

«مثلی لایبایع مثله». ص ۱۲ کلمات

«امام دعا الی هدی و اجابوا الیه و امام دعا الی ضلاله». ص ۱۲۰ به نقل از امالی صدوق مجلس ۳۰ و مقتل خوارزمی ۲۲۱/۱. «نحن اهل بیت محمد اولی بولایه هذا الامر من هولاء المدعین ما لیس لهم و السائرین بالجور والعدوان». ص ۱۴۰ کلمات «انا الحق ممن غیر». کلمات ۱۴۸ به نقل از طبری ۷/۳۰۰ و کامل ۳/۲۸۰ و خوارزمی ۱/۲۳۴ و انساب الاشراف ۳-۱۷۱

«و علی الاسلام السلام اذا بلیت الامه یراع مثل یزید». کلمات ۱۸

۲- اصول حاکم بر قیام در کلمات حسین آمده:

«انی احب المعروف و انکر المنکر». کلمات ص ۲۴ از مقتل خوارزمی ۱/۱۸۶ و مقتل عوالم ص ۵۴

«لو لم یکن فی الدنیا ملاء و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه». ص ۳۲

«انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً. انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ارید ان آمر بالمعروف و انهی

عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی». ص ۳۶ به نقل از مقتل خوارزمی ۱-۱۸۱ و مقتل عوالم ص ۵۴

«اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان منا تنافساً في سلطان و لا التماساً من فضول الحطام و لكن اريد المعالم من دينك و تظهر لاصلاح في بلادك» و يا «من مظلومون من عبادك و يعمل بفرائضك و سنتك و احكامك». ادب الحسين ص ۶۵ به نقل از تحف العقول ص ۲۳۷

### ۳- بیان ایشان درباره صحابه و امت رسول خدا:

«وسبطك الذي خلفتني في امتك فاشهد يا نبي الله انهم خذلوني و لم يحفظوني و هذه شكواي اليك حتى القاك». كلمات ص ۲۳

«و الله لا اعطى الدينه من نفس ابدأ و لتلقين فاطمه اباها شاكيه ما لقيت ذريتها من امته و لا تدخل الجنة احد اذاها في ذريتها». كلمات ص ۲۷ از لهوف ص ۲۳

به عبيدالله حرّ جعفي می فرماید: «فوالله ما يسمع و اعيتنا احد و لا ينصرنا الا اكبّه الله في نار جهنم». ص ۱۶۴ و همینطور به عمر بن قيس و پسر عمويش می فرماید ص ۱۷۰، به عبدالله عمر می فرماید: «اما علمت ان من هو ان الدنيا على الله ان راس يحيى بن زكريا اهدى الى بغى من بغايا بنى اسرائيل...»

«اتق الله يا ابا عبدالرحمن و لا تدعن نصرتي». كلمات ص ۴۴ به نقل از لهوف ص ۲۶ و سير الاحزان ص ۲۰

«ثم قبضه اليه و قد نصح لعباده و بلغ ما ارسل به و كتبا اهله و اوليائه و اوصيائه و ورثته و احق الناس بمقامه في الناس فاستاثر علينا قومنا بذلك فرضينا و كرهنا الفرقة احببنا العافيه و نحن نعلم انا احق بذلك المستحق علينا ممن تولاه...». كلمات ص ۵۴ به نقل از طبری ۲۴۰/۷

«و ان هولاء قد لزموا طاعة الشيطان و تركوا طاعة الرحمن و اظهر و الفساد عطلوا الحدود و استاثروا بالغى و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله...». كلمات ص ۱۴۸ به نقل از طبری ۷-۳۰۰ و كامل ۳-۲۸۰ و خوارزمی ۱-۲۳۴ و انساب الاشراف ۳-۱۷۱

«وقد اجتمعتم على امر قد اسخطتم اليه فيه عليكم و اعرض بوجهه الكريم عنكم و احل بكم نعمته فنعم الرب ربنا و بش العبد انتم». كلمات ص ۲۲۲ به نقل از مقتل خوارزمی ۱-۲۵۳ و ابن عساكر ۲۱۵

«فقبحا لكم فانما انتم من طواغيب لالله و شذا ذالاحزاب و نبذه الكتاب و نفثه الشيطان و عصبه الاثام و محرفي الكتاب و مطفي السنن و قتله اولاد الانبياء و مييرى العترة الاوصياء و ملحق العهار بالنسب و موذى المومنين و صراخ ائمه المستهربين الذين جعلوا القرآن عضيّن». كلمات ص ۲۳۲ به نقل از تحف العقول

### ۴- اصل حاکم بر مبارزه همان بیان امیرالمومنین در نهج البلاغه است، که «لولا حضور الحاضر و قيام الحجّة بوجود

الناصر لالقيت حبلها على غاربها و لسقيت اخرها بكاس اولها».

«هیئات منا الذله یابی الله لنا ذلك و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توتر طاعه اللثام علی مصارع الکرام». ص ۲۳۶ به نقل از مقتل خوارزمی ۲ و ۷ و ۸ و در لهوف و مقتل عوالم و تذکر الخواص هم با مختصر تفاوتی آمده .

والله لا اعطيهم بيدي اعطاء الدليل و لا افر متهم العبيد». کلمات ص ۲۲۹ به نقل از انساب ۱۸۸/۳

#### ۵- شهادت انتخاب است :

«من لحق بی استشهد و من تخلف لم یدرک انفتح» ص ۵۲ به نقل از کامل الزیارات ص ۷۵

«من کان فینا باذلاً مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه فیرحل معنا» ص ۶۳ به نقل از لهوف ص ۵۳ ص ۲۱ «و الله لا یدعونی حتی یتخرجوا هذه العلقه من جوفی». ص ۶۸ به نقل از انساب ۱۶۱/۳ و طبری ۲۷۵/۷ و کامل ۲۷۶/۳ و ارشاد و مفید ۲۲۳ و ابن عساکر ۲۱۱

«لن اقتل خارجاً منها بشر احب الی من اقتل فیها...».

«ایم الله لو كنت فی حجر هامه من هذه الهوام لیستخرجونی حتی یقضوا بی حاجتهم. والله لیعتدن علی کما اعتدت الیهود فی السبت». کلمات ص ۷۴ به نقل از انساب الاشراف ۱۶۴/۳ و کامل ۲۷۵/۳ و کامل الزیارات ص ۷۲. «و ان کتتم بمقدمی کارهین انصرف عنکم الی المکان الذی جئت منه الیکم». ۱۳۶ ص ۱۴۰ «ان بینا و بین القوم عهداً و میثاقاً و لسنا نقدر و علی الانصراف حتی تتصرف بنا بهم الامور فی عاقبه». ص ۱۵۹

«ما كنت لابدئهم بالقتال». ص ۱۷۶ به نقل از طبری ۷-۳۰۸ و کامل ۲۸۲/۳ و خوارزمی ۲۳۴/۱

«الا ترون الی الحق لایعمل به و الی الباطل لایناهی عنه لیرغب المومن فی لقاء الله انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاء مع الظالمین الا برماً الناس عبید دنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطنونه ما درب معائشهم فاذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون». ص ۱۸۰ به نقل از تحف العقول ۱۷۴ و طبری ۷-۳۰۰ و خوارزمی ۲-۵ و لهوف ۶۹.

#### ۶- اسوه سازی و تایید اصحاب:

«و الله لقد بلوتهم فما وجدت فیهم الا الاشوس الاقص یستانسون بالمنیة دونی استیناس الطفل الی محالب امه». ص ۲۰۲ به نقل از مقتل مقرر ص ۲۶۲

«صبراً یا بنی الکرام فما لموت الا قنطره تعبربکم عن البوس و الضراء الی جنان الواسعه». ص ۲۱۴

«یا کرام هذه الجنة فتحت ابوابها اتصلت انهارها». ص ۲۷۸

«نعم انت امامی فی الجنة». ص ۲۷۷ به نقل از مقتل عوالم ص ۸۸ و لهوف ۹۵

«ما اعلم اصحابا اولی و لاخیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی». ص ۱۹۵

#### ۷- امن و رضا و تسلیم:

«هون علیّ ما نزل بی انه بعین الله». ص ۳۰۸ به نقل از لهوف ص ۱۰۳ «اللهم انت ثقتی فی کل کرب». کلمات ص ۲۱۷  
«صبراً علی قضائک یا ربّ لا الله سواک یا غیاث المستغیثین مالی رب سواک لا معبود غیرک صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له». ص ۳۲۵ به نقل از مقتل مقرر .

#### ۸- استرجاع و بازگشت حتی در آخرین لحظات:

حضرت در شراف بعد از نماز ظهر و عصر این انصراف را مطرح می نماید. کلمات ص ۱۳۶ و ۱۴۰ و به فاطمه می فرماید  
«لو ترک القطا لنام».

و در آخرین لحظات هم بازگشت و رهایی را می طلبد. عاشورا ص

۹- تتمیم شهادت با اسارت و روشنگری های اهل بیت. که می فرماید: «اتموا اعمالکم». اصرار بر آوردن اهل بیت آن هم در جواب اعتراض ها، همه از این اتمام و بهره برداری خبر می دهد. تا شهادت اباعبدالله پنهان نگردد و توجیه بی اساس نگیرد.

۱۰- احسان به تمامی مردم با مطرح کردن حق، با ارائه دادن ملاک حکومت و خلافت، با امر به معروف از حقوق و احکام و حدود و با نهی از منکر ظلم و فساد و بدعت. با اجابت دعوت پس از آن همه بی وفایی و خیانت. با ارسال نماینده برای تجلیل از حال و امر و رای آن ها با اقدام و حرکت بسوی آن ها، احسان به اصحاب همراه با مشخص کردن اوضاع. ص ۱۲۹ با اعلام شهادت قطعی. ص ۱۳۴ و ۱۹۵ و ۲۱۴. با رفع حجاب و نشان دادن در حیات با سبک کردن دنیا و شیرین ساختن آخرت. ص ۲۰۹

احسان به اهل بیت، با توجه به مصیبت و ایجاد بصیرت. ص ۲۰۶. با تشکر از برّ و وفا. ص ۱۹۵. با آزاد گذاشتن ص ۲۹۷ و با آماده ساختن و سرپرستی دادن به زینب. ص ۲۰۷

احسان به دشمن، با مذاکره، با معرفی، با تبیین شرایط و ظلم ها. ص ۲۱۹ با اتمام حجت و اثبات بی گناهی. ص ۲۲۵ و ۲۲۲ با موعظه، با تهدید. ص ۲۳۶ و ۲۳۲ و تشویق و تحریک: «کونوا احراراً». ص ۳۲۰

احسان به منحرفین، مثل زهیر و عبدالله بن حرّ جعفی و نشان دادن راه بازگشت. ص ۱۶۴ و پذیرش بدون تردید و محبت بدون منت و توبیخ. ص ۲۸۵

**احسان به ما، با توجه ما، با تاثیر ما، با ذکر ما، با زیارت ما، با توسل ما و با استشفاع ما ... کتاب مزار وسائل و بحار.**

این ها اصولی است که از رفتار و گفتار حسین به جا مانده و به نقل و تجربه و برهان مشخص گردیده و تامل در این اصول و اصول مستقل برای تحول ما و توجه ما کارساز است.

در ضمن مدتی است که این بحث گسترده (از معرفت دینی تا جامعه دینی) در ذهن من شکل گرفته که می تواند با این مباحث گره بخورد و از تاثیر معرفت دینی، یعنی عبودیت، بر انگیزه، اهداف و روابط و تاثیر عبودیت بر نفی انداد و تعلق های دیگر حتی در سطح آزادی و عدالت و عرفان و تکامل و یا در سطح ریاست و قدرت و لذت و ثروت و تاثیر عبودیت بر نوع رابطه عدل و احسان در برابر اثم و عدوان و تاثیر عبودیت بر تحقق جمع و قدرت و ایجاد نهادها و سازمان ها و تنظیم روابط این ها و نظارت مستمر بر آن ها بررسیهایی صورت بگیرد. ببینیم تا کارها چگونه پیش می رود ...